

سیاست ایرانی در کتاب تذکره شاه طهماسب

محمدعلی فتح‌اللهی*

چکیده

سیاست ایرانی در عین تطور تاریخی آن، از هویت واحد و مستمری هم برخوردار است که می‌تواند مورد استنباط و تبیین قرار گیرد. نگاه دینی، واقعینی، مصلحت و عقلانیت سیاسی، مراتب قدرت و نسبت با مردم، حزم و دور اندیشی و منش اخلاقی را می‌توان در این سیاست سراغ گرفت.
کلیدواژه‌ها: شاه طهماسب؛ سیاست ایرانی؛ عثمانی؛ صفویه؛ قزلباش.

۱. مقدمه

استخراج اندیشه سیاسی اصحاب قدرت و صاحبان قلم با نگاهها و حساسیتهای کنونی می‌تواند به غنای فکر سیاسی در جامعه، مدد رساند. بعضی از آثار به جای مانده از لابلای تاریخ پر فراز و نشیب سیاست ایرانی، منبع خوبی برای شناخت این مقوله می‌باشند. از جمله مهمترین آنها کتاب "تذکره شاه طهماسب" است که با توجه به جنبه تاریخی اش، تصویر واقعینانه تری را در این جهت ارائه می‌کند. این نوشته هم در پی آن است که این مهم را با تحلیل محتوای این کتاب به انجام رساند. کتاب تذکره شاه طهماسب نه تنها مهمترین وقایع سلطنت وی، بلکه حاوی نکاتی است که خط مشی شاه طهماسب را در دوران سلطنت خویش نشان میدهد. به تعبیری فهم و درک او را از ماهیت قدرت سیاسی و از سیاست ایرانی می‌نمایاند.

* عضو هیات علمی و رئیس پژوهشکده نظریه‌پردازی سیاسی و روابط بین‌الملل پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. fathollahi@ihcs.ac.ir

۲. معرفی کتاب

نویسنده، شاه طهماسب است که در ده سالگی (۲۶ ذیحجه ۹۱۹ تا ۱۹ رجب ۹۳۰) به سلطنت می رسد و مدت پنجاه و چهار سال سلطنت می کند. نویسنده آن طعم قدرت سیاسی را چشیده و فراز و نشیب آن را با تمام وجود درک کرده است. ضمناً تعلق به خاندانی دارد که سابقه تاریخی روحانی و سیاسی بیش از دوست ساله را از زمان شیخ صفی (۶۵۰ - ۷۳۵) داشتند و با دو عنصر مهم سیادت و تصوف، جایگاه ویژه ای را بین مردمان پیدا کرده اند. به تعبیری وی را می توان از مؤسسين حکومت صفوی شمرد که ساختارهای پادشاهی صفوی را بنیان گذاشت و توانست رنگ و لعاب دینی به سنت پادشاهی ایرانی دهد و نوعی همزیستی با نهاد مذهب را ایجاد نماید.

تاریخ تحریر کتاب را باید پس از چهل سال از سلطنت شاه طهماسب در حدود ۹۷۰ هجری قمری و یا اندکی بعد از آن دانست که آخرین حادثه پراخته شده در کتاب یعنی پناهنده شدن با یزید پسر سلطان سلیمان قانونی عثمانی به ایران و سپس کشته شدن او در مورخ ۹۶۹ هجری قمری اتفاق افتاده است. هرچند که پس از آن تا زمان مرگ شاه طهماسب در سال ۹۸۴ هجری قمری اتفاق مهم دیگری رخ نداده است ولی درعین حال بعید می نماید که تاریخ تحریر کتاب فاصله زیادی با آن داشته باشد.

مخاطبین کتاب، آیندگان و بویژه سلاطین صفوی بعدی و بطور کلی سیاستمداران آینده ایرانی هستند. کسانی که بهر حال قدرت را تجربه خواهند کرد و در معرض حوادثی مشابه قرار خواهند گرفت. هدف شاه طهماسب از نوشتن این کتاب هم صرف بیان وقایع تاریخی نیست که دربار صفوی از نویسندگانی که وقایع را با آب و تاب فراوان می نوشتند؛ کم نداشت. بلکه او در مسیر پادشاهی خود به درکی از سیاست و قدرت رسیده بود که لازم می دید آن را منتقل کند و به میراث بگذارد. تاریخ نویسان درباری را هم توانا بر چنین امری نمی دید. کتاب از یک روایت تاریخی صرف خارج شده است و شاهد اثری در حوزه سیاست و اندیشه سیاسی هستیم. در واقع هدف شاه طهماسب آن است که دستورالعملی را برای سیاست و حکومتداری ایرانی تدوین کند. در مقدمه ذکر می کند:

«به خاطر شکسته خطور کرد که از احوالات و سرگذشت خود، تذکره ای به قلم آورم که دانسته شود از ابتدای جلوس الی یومنا هذا، احوالم به چه نوع گذشته؛ تا از من بر سبیل یادگار در روزگار بماند و دستورالعمل اولاد امجاد و احباب. چون

بی تکلف نوشته شده، در صدد خرده گیری نیایند و از شایبه ریب و کذب و ریا
مبرا دانند»^۱

البته این کتاب، صرفاً توصیه هایی برای حکومت نیست؛ بلکه سیاستهای اعمال شده را تبیین می کند و درسهایی را استنتاج می کند. نویسنده در مرکز تمام حوادثی قرار دارد که ذکری از آنها رفته است و درواقع این تدابیر نه تنها اجرا شدنی هستند، بلکه اجرا هم شده اند. تا پیش از دوران معاصر هم دست اندرکاران سیاست و پادشاهان به این کتاب توجه داشتند و آن را مورد مطالعه قرار می دادند. هر چند که توجه محققین خارج از ایران به این کتاب بیشتر بوده است و چاپ آن بیش از صد سال قبل در خارج ایران انجام می شود.

کتاب قلمی ادیبانه دارد ولی برخلاف نوشته ها و وقایع نگاریهای رایج آن زمان، بطور خلاصه، بی تکلف و خالی از اطناب نوشته شده است. در عین حال که موارد با اهمیت را با جزئیات ذکر کرده است. نشان می دهد که هدف دیگری را غیر از نقل وقایع دنبال می کرده است. در واقع با زبانی ساده بنا به هدفی که نویسنده دارد به وقایعی پرداخته است که او را به مقصود برساند. بهره گیری بجای از آیات قرآنی و احادیث معصومین علیهم السلام و همچنین توجه به شعر و حکایتیهای تاریخی در کتاب، مراتب فضل نویسنده را نشان می دهد. اما مهمتر آن است که جنبه اندیشه ای اثر را برجسته می کند و فکر سیاسی منسجمی را نیز ارائه می نماید. این کتاب، منبعی برای تاریخ اندیشه سیاسی ایران است که باید مورد مطالعه قرار گیرد.

فکر سیاسی:

افکار سیاسی شاه طهماسب در این کتاب را می توان درچند مقوله مورد ملاحظه قرار داد:

۱. پادشاهی و ملک: شاه طهماسب، امتیاز طبقه سلاطین از دیگران را در آن می داند که به عنایت خاص الهی مخصوص شده اند. آغاز کتاب چنین است:

«سپاس بی قیاس حضرت پادشاهی را سزاست که دولت خسروان مظفر و منصور به تأیید عنایت اوست و رفعت منزلت پادشاهان روزگار بمرحمت و شفقت حمایت او. و این طبقه را از کل افراد انسان به عنایت خاص مخصوص و ممتاز نمود و در میان امثال و اقران بمزید شوکت و حشمت و ازدیاد جاه و دولت، بلند پایه و سرفراز فرمود تا اسباب و مقدمات وقایع نظام مقاصد عالم که صلاح و سلامت همه در آن است ترتیب و تمهید نمایند. (بی چشم سارتیغ سلاطین

کامکار- سرسبزی ریاض شریعت طمع مدار(بی سایه سیاست شاهان فتنه سوز - کس در سرای امن نیابد می قرار)» (همان، ص ۴۱)

وی در این کتاب بیش از آنکه به پادشاه شدن پادشاهان اهمیت دهد؛ توجه خود را معطوف رفعت منزلت، زیادی شوکت و حشمت و ازدیاد جاه و دولت پادشاهان می نماید و آن را منتسب به عنایت خاص الهی می داند. بدون آنکه خود پادشاهان را به خدا منتسب کند، دولت پادشاهان را به تأیید الهی می داند و رفعت منزلتشان را به مرحمت و شفقت حمایت خداوند ذکر می کند. در واقع اگر پادشاهان دارای رفعت منزلت نباشند؛ عواقبی دارد که مرحمت و شفقت الهی به آن رضا نمی دهد. اسباب و مقدمات وقایع نظام مقاصد عالم که صلاح و سلامت همه در آن است، تمهید نمی گردد. با ذکر شعری به دو سبب اساسی حفظ نظام زندگی اجتماعی که عبارت از رونق شریعت و امنیت افراد اجتماع است اشاره و آنها را وابسته به قدرت سلاطین می شمارد. اهمیت دادن به زیادی شوکت و حشمت و جاه و دولت پادشاهان نشان می دهد که علاوه بر قدرت مادی به جنبه های فرهنگی، اجتماعی و روانشناسانه قدرت نیز توجه دارد و قدرت واقعی را در آن می بیند. بویژه آنکه کم و زیاد شدن این مقوله ها را وابسته به عنایت و مرحمت خداوند ذکر می کند و به این ترتیب یک نگاه دینی به فرهنگ سیاسی و روانشناسی اجتماعی قدرت را دارد.

۲- صبر و انتظار برای قدرت: شاه طهماسب، با توجهی که به جنبه های غیر مادی قدرت دارد؛ آن را ذومراتب می داند و قدرتمند تر شدن را جستجو می کند. از آن جهت هم که عنایت الهی را در این معنی مؤثر می داند؛ سیاست انتظار برای دریافت چنین عنایتی را اتخاذ می کند. شاه طهماسب صفوی که در صغر سن و ده سالگی به حکومت می رسد؛ در ابتدای امر جز سلطنت ظاهری چیزی نداشته و بی اراده در دست قدرتمندان قزلباش بوده است. اما از همان ابتدا در انتظار قدرتمند شدن خود و گشایشی از ناحیه خداوند بوده است. بعد از ذکر بعضی از گردن کشی های امرا می نویسد:

«بر این مقدمات مذکور صبر می کردم تا بینم در میانه، خواسته کردگار چیست.» (همان، ص ۵۱)

راهی که وی برای افزایش اقتدار سلطنت خویش اتخاذ کرد و در واقع آن را به گونه دستورالعملی برای آیندگان و سیاست ایرانی ذکر می نماید این است که با صبر و تحمل، محیط را برای رقابتهای قدرت در زیر مجموعه خود فراهم کند. وی این مهم را

با شریک قرار دادن افراد رقیب در مناصب عالی عملی می نماید. در منصب امیرالامرائی که متعلق به دیو سلطان روملو بوده و به عنوان نیابت و وکالت سلطنت عمل می کرد، مصطفی سلطان از طایفه استاجلو را شریک می سازد. همچنین در منصب صدارت که از طرف شاه اسماعیل به میر جمال الدین استرآبادی سپرده شده بود، میر قوام الدین نقیب اصفهانی را شریک می نماید و منصب وزارت را نیز به قاضی جهان قزوینی که با جناح رقیب استاجلو نزدیکی داشت می سپارد. بدین ترتیب شاه طهماسب، با مشارکت دادن نیروهای بیشتری در قدرت سیاسی و ایجاد امکان رقابت در سلسله مراتب قدرت؛ به تدریج خود را از سلطه آنان آزاد کرده و جایگاه خود را به عنوان عامل وحدت و تعادل قوا تثبیت می نماید. از طرف دیگر به رقابتهای موجود رسمیت داده و بنوعی نظام رقابتی را در رده های بعدی قدرت فراهم می آورد. درگیریهای رقبا در نهایت به تضعیف و از بین رفتن عناصر قدرت طلب و متمردی منجر می شود که در واقع مانعی برای اقتدار پادشاه محسوب می شدند. نتیجه امر از نظر شاه طهماسب چنین است که:

«الحق این مقدمات فتوحاتی بزرگ است که از طرف الله تعالی روی می دهد. در قزوین درین وقت بحقیقت پادشاه شدم و بعضی از متمردین که در هر محل بودند هریک را بنوعی از میان برداشتم.» (همان، ص ۵۵)

همچنین خطاب به بعضی از سران سرکش که رام شده و تابع می گردند؛ می گوید: «آن روزگار که پیش از این دیده بودید رفت - الحال بدانید که به چه طریق سلوک خواهید نمود. چرا که به تحقیق دانستم که دولت را خدا می دهد و به جَد و جهد و قوتِ امرا سوای زیان بکس چیزی نمی رسد. پس در این صورت، رضای الهی را منظور داشتن و در رفاه حال عجزه و مساکین و رعایا کوشیدن، اولی است.» (همان، ص ۶۰)

بنابر این از نظر او برخلاف قدرت ظاهری، رسیدن به قدرت واقعی تر، در درازمدت و با زحمات زیاد حاصل می شود که تحمل شایسته ای را نیز لازم دارد.

۳- درک دینی و معنوی از قدرت و نقش اخلاق در فتوحات: اما مهمترین ویژگیهای فکر سیاسی شاه طهماسب آن است که علیرغم صبر و درایتی که در امور سیاسی دارد، تکلیف بیش از اندازه را نیز بر خود تحمیل نمی کند. وی مالک اصلی حکومتها و قدرتها را خدا می داند و مطمئن است که اگر خدای نخواهد، او به دولتی دست نخواهد یافت و اعتقاد دارد که اتکا به امیران و قدرتمندان را در این جهت سودی

نیست. بدین سان اگر کسی هم دارای ملک و حکومتی می شود به تحقیق، از ناحیه الهی بوده و با خواست او صورت گرفته است. وی درکی از قدرت سیاسی را عرضه می کند که حال و هوای دینی دارد و باید چون تجربه های دینی در مسیر مشیت الهی قرار گرفت. چنین می نویسد:

«ملک نه از من است و نه از تو و نه از حضرت خواندکار. خداوندی هست که ملک از اوست به هرکسی که می خواهد می دهد. قوله تعالی: توتی الملك من تشاء» (همان، ص ۱۱۲)

در جواب برادرش القاصب که به عثمانی پناهنده شده بود می نویسد:

«هیچ با خود اندیشه این نکرده ای که از خواندکار بزرگتری هست که عالم السّر والخفیات است؟ سّر پنهانی جمیع بندگان را خوب می داند و بهرکس فراخور نیت و عملش جزا خواهد داد. خواندکار و من و تو در پیش قدرت او، چه چیزی و چه نمود داریم.» (همان، صص ۱۰۹-۱۱۰)

در نگاه شاه طهماسب، راه حفظ قدرت و نیل به آن و پیروزی را نباید صرفاً در جنگ و خونریزی دانست و طرق دیگری برای آن وجود دارد که نتیجه بخش تر می باشد. از جمله به نقش اخلاق در رسیدن به پیروزی ها و فتوحات اشاره دارد و در مورد توبه خود و نتایج آن می نویسد:

«و الحمد لله و المنه که لشگر قلمرو من از شراب و فسق بلکه جمیع مناهی توبه کرده اند و در کل مملکت من شراب خانه ها و بوز خانه ها و بیت اللطف و سایر نا مشروعات برطرف شده.» (همان، ص ۸۱)

«الحمد لله والمنه از آن تاریخ که سعادت میسر شده از کل مملکت من فسق و فجور بر طرف شده و روز به توفیق الله تعالی فتوحات گوناگون روی نموده بطریقی که هرگز در خاطر ما شمه ای از آن نمی رسید - و جمیع عقلا در این مقدمات حیرانند من هر چند مردانه باشم در عمر خود از عهده شکر شمه ای از این مقدمات بیرون نمی توانم آمد.» (همان، ص ۸۲)

در واقع او مهمترین مظهر شجاعت خود را در توبه کردن از معاصی و تسلط بر نفس اماره می داند و عرصه قدرت را نه صرف قدرت ظاهری، بلکه در عرصه های معنوی نیز جستجو می کند و حتی آن را مهمتر می شمارد. در مورد امرایی هم که خارج از ضابطه و برای هوس های نفسانی و خودنمایی به جنگ رفته و کشته شدند، می گوید:

«اخی سلطان تکلو و دمری سلطان شاملو که در جنگ اوزبک کشته شده بودند، بی رضای من رفته بودند و می خواستند که رشید و صاحب داعیه باشند؛ ندانستند که

کار به کوشش نیست. (ای به کوشش، فتاده از پی بخت - بخت و دولت، به کردانی نیست) (هر که را جاه و مال و حشمت هست - جز به تأیید آسمانی نیست)» (همان، ص ۵۶)

شاه طهماسب عجزه و مساکین را ودایع الهی (همان، ص ۹۴) می شمارد و کسب رضای الهی و رسیدگی به حال محرومان را وظیفه خود دانسته و آن را، راه تقویت قدرت سیاسی می داند. او اتکاء خود به قدرت را نه نازیدن به تجهیزات و ثروت و قوای مسلحه آن بلکه در توجه به بنیان محبت اهل بیت می داند که عواطف ملی را مستحکم نموده است. درمقابل تجهیزات وسیع خواندکار، حبّ علی علیه السلام را پشتوانه قدرت خود می شمارد و می نویسد:

«می دانم که حضرت خواندکار شوکت و عظمت تمام دارد و بهرطریق که خواهد می تواند آمد من مدد از حضرت رب العالمین و مالک یوم الدین جل جلاله وعم نواله می خواهم. دیگر نوشته بود سوای اسپان و مرصع آلات و اقمشه و استر و شتر سیصد هزار اشرفی بمن انعام داد. در جواب نوشتم که اسپان و نقدینه دنیوی بتو فایده نخواهد داد که دین را به اینها فروختی و تجملات که تو نوشته ای می دانی که هر یک از امرای من زیاده از اینها دارند و من بطریق تو ابلهی باشم که بر نقد دنیوی و ملک و اسباب او بنامم. من نقدی که به او نازیده ام و خواهم نازیدن و در درون جان و دل خود جای داده ام و از جان خود هزار بار و از جمیع دنیا و مافیها عزیزتر و گرامی ترش می دارم که در هر دو عالم آن بکار من می آید آن نقد مهر و محبت آقای من و جمیع مؤمنان است - تصور می کنم که مرا نه لشگر هست و نه خزانه و نه اسباب و نه مددگاری از اهل عالم - خواهی دید که نفر و نقدینه و اسبابی که بتو داده چه فایده خواهد رسانید. و نقدینه من که مهر و محبت آقای من است و مددگار من چه خواهد رسانید.» (همان، صص ۱۱۳-۱۱۴)

۴. نقش تأسیسی قدرت قزلباش: شاه طهماسب به قدرت نسبتاً مستقل قزلباشان که امتیاز جامعه صفوی است؛ اهمیت می دهد. افزایش قدرت خود را در تضعیف قدرت قزلباش آن گونه که در دوره شاه عباس اول اتفاق افتاد، نمی داند. بلکه بنوعی مکمل آن قدرت و در مدیریت صحیح آن تعریف می کند. می داند که قدرت نظامی و عقیدتی

قزلباشان است که جامعه صفوی را بوجود آورده و از نابودی این کشور جدید التاسیس جلوگیری می کند. در مورد برادرش می نویسد:

«حقیقت آنست که اگر قزلباش را سرشان برود که تاج را از خود جدا نمی سازند - در محلی که الفاصب تاج بر سر داشت هیچکس پیش او نمی رفت که در راه صوفیگری مرشد یکی را می دانند و اگر صد هزار پادشاهزاده باشد نگاه بروی شان نمیکنند، چون تاج از سرانداختند معلوم که چقدر اعتبار دارد.» (همان، ص ۱۱۰)

همانطور که می دانیم صفویه به جای آنکه تاج سلطنت را در انحصار پادشاه صفوی قرار دهد؛ آن را همگانی کرد و همه قزلباش توانستند این تاج را بر سر داشته باشند. این امر به نوعی عمومی سازی سلطنت در میان قزلباشان تلقی می شد و نسبت آنها را با مرشد کامل تنظیم می کرد. لذا شاه طهماسب به جایگاه تاج قزلباش اهمیت می دهد و میزان اتکای قدرت کشور به آنها را معلوم می کند.

۵- مصلحت اندیشی سیاسی مبتنی بر نگاه دینی: این مقوله را هم می توان در تفکر سیاسی شاه طهماسب برجسته دید. زمانی که برخی از امرا پیشنهاد می کردند بخاطر سرگرمی سلطان عثمانی به جنگ با فرنگیها، باید به سرزمینهای عثمانی تاخت شود تا در مقابل حمله آتی سلطان آماده تر شد، در جواب امرا می گوید:

«یاران، حضرت خواندکار به غزا بجانب فرنگ رفته ما که به الکاء او رویم کار ما پیش نخواهد رفت - و اگر چنانچه او برادر و فرزند مرا کشته باشد چون به غزای کفار رفته به الکاء او نمی رویم و دین را به دنیا نمی فروشیم. بعضی گفتند اگر او بر سر ما آید حال ما چون می شود؟ مئنا سلطان سیبی در دست داشت - به هوا انداخته گفت تا پایین آمدن هزار فرجست و مصلحت این است که ما به الکاء خود رویم و قشلاق کنیم - بلکه بهار خواندکار نیاید.» (همان، ص ۶۸)

تدبیر و مصلحت سنجی سیاسی را همراه با دریافت دینی از سیاست، می توان در بیان فوق ملاحظه کرد. نیز وقتی یکی از حاکمان مرزی توسط اولمه نامی که شورشی حمایت شده از طرف عثمانی بود؛ کشته شد چنین برخورد می نماید:

«ما نیز چون محل مقتضی آن نبود تغافل نموده مقید بدان نگردیده در هرات قشلاق کردیم و گفتیم آنچه خواسته پروردگار است آن خواهد شد - اولمه کاری به طراری و دزدی کرده باشد ما را از جای در نباید آمد - از جانب خواندکار این معامله نشده است و او بر سر الکاء ما نیامده» (همان، ص ۷۰)

و زمانی که یکی از دشمنانش از دست مأموین او فرار می کند می گوید:
« چون پیمانۀ عمرش هنوز پر نشده بود بدر رفت.» (همان، ص ۶۴)
از نظر شاه طهماسب به خیلی از دستاوردها می توان رسید، بدون آنکه به جنگی دست زد. او در کتاب خود سخنی را به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کند که در خواب به وی فرمودند:
«ای طهماسب تا غایت کدام مهم تو به جنگ ساخته شده که دیگر باره شود، مرتبه دیگر؟» (همان، ص ۷۱)
حتی وقتی که سلطان عثمانی نامه ای چنین تحریک آمیز می نویسد که او را به جنگ بکشاند:

«پدر تو شاه اسماعیل علیه الرحمه با پدر من جنگ کرده؛ تو نیز دعوی شجاعت می کنی، بیا جنگ کنیم و اگر جنگ نمی کنی دیگر دعوی شجاعت مکن.» (همان، ص ۷۹)

شاه طهماسب نیز در جواب، به آیه ای از قرآن کریم استناد می کند که خود را بدست خویش به هلاکت نیندازید و چون سپاه عثمانی ده برابر سپاه ایران است ورود در جنگ، همان خود را به هلاکت انداختن است. وی می نویسد:

«بزرگتری از جمیع موجودات، حضرت پروردگار جلّ جلاله م عظیم شأنه است و در کلام شریف فرموده که: در جهاد و غزا که با کفار نمایی، خود را به تهلکه میندازید. قوله تعالی: «ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه». جایی که در غزای کفار از تهلکه در اندازم چگونه خواهد بود غزای مسلمان.... دیگر آنکه حضرت الهی عزّ اسمه فرموده که: یک مسلمان با دو کافر جنگ نکند و ما خود به حسب تخمین، یک کس در برابر ده کس زیاده چه کنیم. پس چگونه خلاف امر خدای تعالی جل شأنه باید کرد و خود را دانسته بر آتش باید زد - و دیوانه باید یا مستی که جنگ بی صرفه کند و خود را به هرزه و غرور در معرض تلف اندازد.» (همان، صص ۸۰-۸۱)

چنین بهره برداری بجا از دستورات قرآنی در تصمیم گیری مربوط به جنگ و صلح را باید از امتیازات شاه طهماسب دانست که بخوبی می تواند بین مصلحت سیاسی و اجرای احکام شرعی را جمع نماید.

۶- سیاست کلی در مقابله با امپراطوری عثمانی: جنگهای عثمانی که با هدف از بین بردن کیان کشور جدید التأسیس ایران صورت می گرفت سایه خود را بر سرنوشت

هویت ملی ایرانی انداخته بود. هرچند که دشمنی ازبکان در شرق هم تهدیدی دیگر بود ولی قدرت روزافزون عثمانی، اهمیتی بیشتر و حیاتی تر داشت. بهرحال مجموع نگرش شاه طهماسب به اوضاع داخلی و بین المللی و همچنین شناختی که از قدرت و سیاست جدید دارد او را به تدوین سیاستی رهنمون می شود که دستورالعملی برای آیندگان و حاوی نکاتی است که وضع سیاست در آن دوران را مشخص می سازد. شاید هم یکی از اهداف اصلی او از نوشتن کتاب، تبیین چنین سیاستی بوده است. شاه طهماسب ابتدا درک و تحلیلی از میزان عقلانیت عثمانیها در نظام تصمیم گیریشان ارائه می کند. وقتی که برادرش القاصب طی نامه ای به حاکم وان نوشته بود که من پسر خواندکارم و حضرت خواندکار مرا فرزند خود گفته و ملک پدرم را تمامی به من داده است، می نویسد: «چون این نوشته به من رسید دیوانگی و کم عقلی رومیان یکبارگی معلوم شد که به قول و عقل چه قسم جماعت عمل می نمایند.» (همان، ص ۱۱۲)

وقتی برادرش القاصب ادعا می کند که قزلباشان طرفدار او هستند و سلطان عثمانی با تکیه بر سخنان وی اراده حمله به ایران می نماید می نویسد:

«و حضرت خواندکار اولاً فهم و عقل او را می بایست بیازماید و بعد از آن به سخن او عمل نماید و اراده اینجانب نماید. دیگر آنکه می بایست حضرت خواندکار کسی را پیش من بفرستد و گناه او را بطلبد اگر قبول نمی کردم و الکاء او را نمی دادم حجت بر ما تمام کرده بودند - بعد از آن هر نزاعی که می کردند معقول بود- و اگر بر سرقهر و غضب هم می آمدند حق بجانب ایشان بود. دیگر آنکه می بایست او را در استانبول نگاه دارند که شاید روزگاری بکار آید.» (همان، صص ۱۱۰ و ۱۱۱)

و اطرافیان سلطان باید به او مشاوره می دادند که:

«اول در این باب سخن با قزلباش کنیم و مجهولی معلوم نمائیم، بعد از آنکه صدق قول او ظاهر گردد برخاسته بر سر ایشان برویم که مبادا حرفهای این وقوعی نداشته باشد و در میانه سبکی واقع شود. عقل و فهم صدق و کذب او را نیازموده برخاسته متوجه این صوب شدند خود را سبک و خفیف نموده از هزار صلابت و هیبت که از ایشان در دل مردم هر ولایت بود همگی هیچ و پوچ شده.» (همان، ص ۱۱۱)

بطور کلی از نظر شاه طهماسب، علیرغم قدرت نظامی و مالی قابل توجه عثمانیان، نمی توان نمره زیادی را به عقلانیت سیاسی در فرایند تصمیم گیری آنها داد. اما بخش مهم سیاست شاه در مقابل عثمانیان، مربوط به تحلیل دقیق قدرت دشمن و اتخاذ سیاست درست در مقابل آنها می باشد. وقتی که حسین خان شاملو یکی از فرماندهان می گوید «اسپان ما لاغراند در برابر رومی و لشگرش نمی توانم رفت»؛ می گوید:

«مگر ما اراده کرده ایم که با رومیان جنگ روبرو کنیم که تو این حرف می گویی و از لاغری اسپان اندیشه کنیم، و قرار بر این دادیم که اردو را به چند بخش کرده حوالی رومیان را بایر و خراب کنیم.» (همان، ص ۷۸)

توضیحات مفصل شاه طهماسب در تبیین وضع و شرایط جنگی عثمانیها و همچنین تدابیری که در مقابل آنها اتخاذ شده بود؛ در متن کتاب چنین آمده است:

«اکابر و اهالی و کدخدایان هر محل را طیبیده گفتم که جمعی از لشگریان خود را تعیین نموده ام که در پیش لشکریان رومی باشند و غله و محصولات را سوزانیده آنچه توانند بخوراند - خاطر خود را جمع دارید و دعای بد بما نکنید که باعث این فتنه و آشوب ما شده ایم - آنچه نقصان شما می شود عوض به مال و جهات شما می نمایم. غله آن محل را خورانیده و سوزانیده و کاریزها را انباشته کردیم و کار و بار جنگ بر عقلا و صاحبان هوش واضح است - که حکم بازی دارد - به هر نوع که میسر شود و از پی برود می باید کرد - که غنیم را زبون خود کنی، و کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. «الحرب خدعه» در حرب خواه به گریز و خواه به فریب نوعی می باید کرد که فرصت بدشمن نداد و الحال از مخبران صحیح القول شنیده ایم و تحقیق شده و تخمیناً سی صد هزار جنگی سوای قلقچی همراه حضرت خواندکار آمده اند - اگر چنانچه هر کدام را یک خدمتکار همراه باشد شش صد هزار کس می شود که الاغ دار باشند - هر آدم و الاغ را هر روز دومن آذوقه باید که هر روز پانزده هزار خروار صدمنی می شود و بر تقدیر وقوع پانصد هزار یا شش صد هزار شتر آذوقه که همراه آورده باشند یک ماه زیاده داد ایشان نخواهد داد. ما خود همه جا را خورانیده و سوزانیده ایم که جنگ روبرو به ایشان نکنیم - حال ایشان چگونه خواهد شد و اگر یک ماه را پیش آیند محل برگشتن چه علاج دارند دیگر آذوقه از کجا بدست می آورند و بارها من گفته ام در حضور امرا که لشکر روم بمتابه مرض آتشکند که اگر در ابتدای طغیان خواهی علاج کنی مریض را می کشد و اگر ملاحظه آن نمی کنی بد است. پس در ملاحظه باید بود تا مدتی که کامرانی خود بکند بعد از آن به اندک وسیله علاج شان می شود و ایشان را سوای قلت آذوقه بطریق دیگر چسان عاجز و زبون می توان کرد.

غرض علاج سپاه روم را دیگر سوای این چاره ای نیست و اگر چنانچه در الکاء ما بنشینند علاج ما اینست که از هر جانب راه آذوقه ایشان را مسدود سازیم. جنگ با ایشان همین است و سوای این دیوانگی و بی صرفگی است که بی سبب خون مسلمانان در میان ریخته شود و خود را دانسته به تهلکه انداختن خلاف فرموده حضرت پروردگار جل شانه است» (همان، صص ۱۲۲ تا ۱۲۴)

پادشاه ایران استدلال می کند زمانی که سلطان عثمانی با چنین تدبیر هوشمندانه ای خودش با پای خود به مملکتش باز می گردد، دیگر نیازی به جنگ وجود ندارد. اتفاقاً مطابق نقل های تاریخی سلطان عثمانی وارد مرزهای ایران می شود و دقیقاً پیش بینی شاه طهماسب رخ می دهد. حتی سلطان عثمانی با شاه ایران نامه نگاری می کند و او را تحریک به جنگ می نماید. اما طهماسب متوجه این نیرنگ سیاسی و مسائل روانی جنگ می باشد و سیاست خود در قبال این وضعیت را چنین توجیه می کند:

«ایشان را هیچ دردی برابر این نیست که تغافل کرده با ایشان جنگ نمی کنیم و داخل خون ایشان نمی شویم. بخودی خود به جهنم واصل می شوند. مشخص است که با لشکر کم جرأت نمی کنند که به الکاء ما بیایند و لشکر بسیار دشمن علیق الدواب و خورش اند و مرا از این فرستادن ایشان که بیایند جنگ کنیم معلوم شده که اراده رفتن دارند که بالضروره بگویند که چند مرتبه نوشتیم نیامدند و جنگ نکردند و گریختند، ما برگشتیم.» (همان، صص ۱۴۷ و ۱۴۸)

باید ذکر کرد که اصولاً در نظر شاه طهماسب، اساس محکمی برای جنگ بین دو کشور وجود ندارد و توطئه های خناسان است که سبب این جنگها می شود. به جای آنکه بخواهد از عثمانی انتقام بگیرد؛ بدنبال برخورد با فتنه انگیزان است. می نویسد:

«أمرأ و قزلباش جمعیت نموده نزد من آمدند که از عقب خواندکار برویم و دستبرد بنماییم. گفتم که مرا با حضرت خواندکار، کاره نیست. کار من با اولمه است. تمامی این فتنه و آشوب که واقع شد، به سبب او شده و انتقام اینها را از او می باید کشید که نقصان کلی از او به خواندکار و به ما رسید.» (همان، صص ۸۶-۸۷)

« به امرا گفتم که اگر حضرت خواندکار به سخن جاهلان با ما بدی کرد. ما در عوض بدی او نیکی می کنیم.» (همان، ص ۱۵۰)

شاه طهماسب از پدرش شاه اسماعیل هم به علت تن دادن به جنگ چالدران انتقاد می کند و معتقد است که باید مشکلات با عثمانی را از راه دیگری جز جنگ برطرف ساخت. با چنین رفتار و سیاستی از جانب شاه طهماسب است که نهایتاً در سال ۹۶۲ قمری صلح اماسیه بین ایران و عثمانی برقرار می شود و در سال ۹۶۹ صلح نهایی برقرار می گردد. به هر حال کتاب «تذکره شاه طهماسب» را می توان از آثاری دانست

که لازم است جایگاه شایسته آن در اندیشه و سیاست ایرانی روشن گردد. نه تنها باید خواننده شود، بلکه زوایای گوناگون آن برای بهره گیری های متفاوت مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

۳. نتیجه گیری

سیاست ایرانی به نوعی در گرو زمان است و هرچه که زمان می گذرد، حقیقت آن بیشتر آشکار می گردد. دوران صفویه نسبت به دوره های پیشین تاریخ ایران، بهتر توانسته است که ویژگیهای این سیاست را نمایان سازد. صد البته که ادوار پس از صفویه تا کنون نیز این معنی را گسترده تر و واقعی تر نشان داده اند. اما نوشتن کتابی تاریخی و سیاسی از ناحیه شاید برجسته ترین شاه صفوی، کار محققین و تحلیل گران حوزه اندیشه سیاسی را برای تبیین ویژگیهای سیاست ایرانی در عصر صفوی هموار نموده است. آن چیزی که در این مقاله مورد توجه قرار گرفت، امید است که بتواند درک از سیاست ایرانی را نه تنها در دوره مورد بحث ممکن سازد؛ بلکه بتواند برای مباحث آینده پژوهی در مورد آن کمک رساند.

کتابنامه

- ابن بزار، اسماعیل بن حاج توکل اردبیلی (۱۳۷۶). *صفوه الصفءا*، تهران: زریاب.
- جعفریان، رسول (۱۳۶۶). «رویارویی فقیهان و صوفیان در عصر صفوی»، کیهان اندیشه، شماره ۱۴، ص ۲۵ - ۴
- جعفریان، رسول (۱۳۷۰). *دین و سیاست در دوره صفویه*، قم، انصاریان.
- رحیم زاده صفوی (۱۳۴۱). *علی اصغر، شرح جنگها و تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی*، تهران: خیام.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۵۷). *احسن التواریخ*، به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی، تهران.
- سیوری، راجر (۱۳۶۳). *ایران عصر صفوی*، ترجمه احمد صبا، تهران: نشر مرکز.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۸۱). *تاریخ ادبیات ایران*، ۵ جلد، تهران: فردوس.
- صفوی (۱۳۶۳). *شاه طهماسب بن اسماعیل، تذکره شاه طهماسب*، به کوشش امرالله صفوی، تهران.
- صفوی (۱۳۸۳). *تذکره شاه طهماسب*، مصحح کریم فیضی، قم، مطبوعات دینی.
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۴۹). *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس*، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- گمنام (۱۳۴۹). *عالم آرای شاه اسماعیل*، به کوشش اصغر منتظر صاحب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- گمنام (۱۳۶۳). *تاریخ عالم آرای صفوی*، به کوشش یداله شکری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

گمنام (۱۹۸۶). جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، پاکستان.

مجید شبانی، نظام‌الدین (۱۳۴۶). تشکیل شاهنشاهی صفویه (احیاء وحدت ملی)، تهران: دانشگاه تهران.

مزاوی، میشل، م (۱۳۶۸). پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گسترده.

میرخواند، محمدبن خاوند شاه (۱۳۳۹). تاریخ روضه‌الصفاء، تهران: پیروز.

هیئتس، والتر (۱۳۷۷). تشکیل دولت ملی در ایران، حکومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.

پی‌نوشت

۱. شاه طهماسب صفوی، تذکره شاه طهماسب، مصحح کریم فیضی، قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۳، ص ۴۴.